

حلیم برکات*

ماجد نجار**

چکیده

فرار مغزها از جمله پدیده‌های مهمی است که تمامی کشورهای خاورمیانه، کم و بیش، از آن رنج می‌برند. تا کنون تحقیقات فراوانی راجع به علل و انگیزه‌های بروز چنین وضعیتی صورت گرفته است و راه‌های متفاوتی پیشنهاد شده است، اما آنچه که مقاله حاضر را خواندنی می‌کند، دیدگاه یک نویسنده عرب است که سالهاست در آمریکا اقامت دارد و اکنون نتیجه مطالعات و تجربیات شخصی خود را با تعدادی دیگر از فرهیختگان کشورهای عربی در میان می‌گذارد. حلیم برکات، در نوشته خود، پدیده فرار مغزها را به عنوان یک پدیده اجتماعی تلقی می‌کند و ضمن پذیرش آثار منفی چنین روندی، می‌کوشد جنبه‌های مثبت آن را هم نشان دهد. به نظر او، سانسور و عدم وجود آزادی در کشورهای عربی فرهیختگان عربی را ناچار به مهاجرت می‌کند و آنانی که قادر به مهاجرت نیستند، سهم چندانی در روند تولید علم و اندیشه ندارند. ویژگی مطلب حاضر در آن است که مقاله برکات بلافاصله مورد نقد اندیشمندانی از همان نسل قرار گرفته و فرضیه‌ها و نتایج آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. این بررسی همچنین نشانگر نحوه برخورد اندیشمندان کشورهای عربی خاورمیانه با یک پدیده اجتماعی، بررسی ابعاد گوناگون آن و چگونگی مهار آن است.

کلید واژه‌ها: فرار مغزها، مهاجرت نخبگان، پناهندگی، هویت عربی.

* استاد دانشگاه جرج تاون (واشنگتن)

** مترجم و کارشناس منطقه خاورمیانه عربی

فصلنامه مطالعات خاورمیانه، سال نهم، شماره ۲، تابستان ۱۳۸۱، صص ۱۴۲-۱۰۷.

در بررسی پدیده فرار مغزها از جهان عرب، ضرورت دارد از مسایل جمعیتی و جغرافیایی و عوامل جاذبه و دافعه فراتر رویم و به تحلیل این پدیده از جنبه های موضوعی و واقع گرا بپردازیم و، با توجه به واقعیت موجود، با در نظر گرفتن موارد مثبت و منفی آن از دیدگاه آثار تمدنی، ارتباط ابتکار و مخالفت با آن را مورد بررسی قرار دهیم. در این ارتباط باید پدیده فرار مغزها را به عنوان یک پدیده اجتماعی و با توجه به تجربه های واقع گرا و خاص مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم. برای آگاهی از جنبه های گوناگون این پدیده همچنین باید تجربه های مهاجران و مسئله مهاجرت اتباع کشورهای عربی به غرب و همچنین تفاوت میان مهاجرت و تبعید را مورد بررسی قرار دهیم و درباره نبود دانشگاهها و پژوهشکده های پیشرفته در جهان عرب که دارای آزادی و استقلال عمل لازم باشند، بیانیشیم.

تفکر اعراب در این باره اصولاً بر جنبه های منفی فرار مغزها تأکید دارد، در حالی که غرب به موارد مثبت آن اهمیت می دهد. در اینجا به ادبیات راجع به فرار مغزها به غرب، به ویژه کتاب مهاجرت و فرهنگها که در ایالات متحده به قلم «توماس سویل» انتشار یافت تأکید می کنم. نویسنده در این کتاب به نتایج مثبت پدیده فرار مغزها و درهم آمیختگی فرهنگها و مبادلات مثبت میان آنها پرداخته و بر اهمیت آن در گسترش فرهنگ ملل تأکید کرده است.^۱ از دیدگاه عربی باید این مسئله را به عنوان یک پدیده اجتماعی ریشه دار و عمیق در جامعه و فرهنگ و رژیمهای خودکامه موجود مورد بررسی قرار داد تا بتوان از جنبه های منفی آن کاست و از جنبه های مثبت آن از دیدگاه تمدنی بهره برداری کرد، و نباید صرفاً از دیدگاه اقتصادی به این مسئله نگریست، زیرا نیاز مبرمی به شناخت این پدیده با توجه به تمامی پیچیدگیهای آن وجود دارد؛ از جمله، مسایل مربوط به احساس بیگانگی آدمی در جامعه خود و احساس ناتوانی در دگرگون کردن واقعیتهای جامعه. این ناتوانی، خود علت اصلی فرار مغزها به شمار می آید.

از همین دیدگاه همواره بر رابطه فرار مغزها و امکانات فرهنگی و علمی کشورهای مهاجرپذیر تأکید کرده ام. غربت و بیگانگی را همراه با احساس پابندی به هویت و فرهنگ عربی و نپذیرفتن هویت غربی تعریف می کنم که به عکس پدیده فرار مغزهاست. من این پدیده

را نوعی تحول می‌دانم که به پیوستن و در حقیقت ذوب شدن در جامعه جدید و پذیرش طرز تفکر فرهنگی آن می‌انجامد. آنچه مرا بر این پی‌گیری ترغیب کرده، این مرحله انتقالی است که جوامع عربی و روند فرار مغزهای عربی به آمریکا و اروپا با آن روبه‌روست و اینان در جوامع جدید محل اقامت، مراکز و جنبشهای فکری تشکیل می‌دهند که ما را به یاد مهاجرت‌های آغاز قرن بیستم می‌اندازد. در بررسی مسئله تبعید تنها به موضوع تبعید از میهن به وسیله مقامات سیاسی تأکید ندارم، ادبیات عرب در تبعید، به طور اصولی میان تبعید تحمیلی و تبعید خودخواسته که همراه با احساس عمیق بیگانگی است، تفاوت قایل نمی‌شود. در گونه نخست، شخص تبعیدی با یک تصمیم سیاسی از سوی مقامات از سرزمین خود جدا می‌شود، اما در تبعید خودخواسته نویسنده خود را در داخل سرزمین خود به حال انزوا درمی‌آورد، که آن را تبعید داخلی می‌نامم، یا برای فرار از سرکوب و شرایط دشواری که برای رویارویی با آن خود را ناتوان می‌بیند، به سرزمینی که آزادی و زمینه شغلی و دیگر فعالیت‌ها در آن فراهم است، مهاجرت می‌کند.

از جمله نویسندگان عرب که، خواسته یا ناخواسته، جزو پدیده فرار مغزها در مرحله نخست و در آغاز قرن بیستم قرار داشتند، می‌توان جبران خلیل جبران، امین ریحانی، ایلیا ابوماضی، نسیم عریضه و میخاییل نعیمه را برشمرد که نعیمه پس از بازگشت به میهن برای درمان ماندن از فشار مقامات سیاسی و اجتماعی گوشه عزلت را برگزید. در نیمه دوم قرن بیستم موج فرار مغزهای فرهیخته ادامه یافت که از جمله به الطیب صالح، هشام شرابی، ادوارد سعید، کاتب یاسین، محمد دیب، طاهر بن جلون، آسیا جبار، امین معلوف، کمال ابودی، ادونیس، غائب طعمه، فرمان بهاء طاهر و اهداف سویف اشاره می‌کنم و البته خودم (نگارنده) نیز جزو آنان هستم. در ضمن باید اشاره کرد جبرا ابراهیم جبرا، محمود درویش و عبدالرحمن منیف گوشه‌گیری و فرار در داخل میهن را ترجیح دادند. برای بررسی بیشتر این مسایل، بهتر است مجموعه‌ای از عوامل اصلی را به صورت پیوسته و مرتبط با هم مطرح کنم.

۱. علل فرار مغزها

در مقاله ای درباره مهاجرت اعراب به غرب در دوران معاصر که در سال ۱۹۶۹ در مجله المواقف به چاپ رساندم، نوشتم که انسان در جامعه عربی از تحقق آرمانها و تأثیرگذاری بر رویدادهایی که برایش سرنوشت ساز هستند ناتوان است، در نتیجه نهادهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی بر او چیره می شوند و از او بهره برداری می کنند. به همین علت شهروند عرب احساس می کند که نه فقط برای خود، بلکه برای جامعه نیز فعالیت نمی کند و در واقع به سود رانت خواران و به زیان منافع ملی و مردمی فعال است.

شکست اعراب در جنگ پنجم ژوئن ۱۹۶۷ بر این احساس ناتوانی افزود، انسان عرب ناگهان احساس کرد در آسمان آویزان است و زندگی او بر اصولی محکم استوار نیست و او با تمام وجود با خطر روبه روست.^۲ همچنین نوشتم انسان عرب در یک وضعیت اجتماعی به سر می برد که به او احساس ناتوانی در برابر حکومت، خانواده، دین و دیگر نهادها دست می دهد و زمینه فعالیت و شرکت در تعیین سرنوشت و اثرگذاری وی بسیار محدود است، او در نهادها چنان ذوب شده که حق انتخاب از او سلب شده است، آدمی در این نهادها حق ندارد و اهمیت او با اطاعت و هم سوئی و هماهنگی ارزش یابی می شود، انسان عرب در رویارویی با خطرات بزرگ و سرنوشت ساز ناتوان است، او خواهان وحدت اعراب است ولی برای تحقق آن، احساس ناتوانی می کند و این وضعیت در تمامی کشورهای عربی، بدون استثنا، به چشم می خورد.^۳

در شماره دوم مجله المستقبل العربی (تابستان ۱۹۷۸) به مسئله «فرار مغزهای فرهیخته عرب» پرداختم و به طور خلاصه چنین مطرح کردم نهادهایی که اصولاً برای خدمت به انسان ساخته شده اند، آدمی را به صورت خدمتگزار خویش درآورده اند و خود به صورت نهادی قدرتمند درآمده اند که در اختیار آدمی نیست و حتی بر او مسلط می شوند و با آرمانها و زندگی او نیز ستیز می کنند، آدمی در حاشیه زندگی می کند و در مرکز فعالیتها قرار نمی گیرد، نهادها و زیربنای فرهنگی موجود در جامعه عربی دشمن انسان هستند و با سلامت روانی او در ستیزند و آدمی در مرکز توجه و اهمیت آن قرار ندارد، انسان در جهان عرب همواره

نگرانی شکست و فروپاشی را در نظر دارد، در حالی که جهان پیرامون او همواره در حال رشد است، او فشرده تر می شود و در خود فرو می رود تا آنجا که به صورت چیزی بی ارزش درآید.^۴

در بهار ۱۹۷۸، در مقاله «اندیشه عربی زیر یوغ اشغال» در النهار عربی و بین المللی نو شتم: «جهان عرب به وسیله سردمدارانی اداره می شود که این کشورها را به نام خود نامیده اند و آن را به مالکیت خود درآورده اند، همچنان که زنان، فرزندان و اسناد پولی خود را در اختیار دارند. تمامی نهادها از جمله دین، دانشگاه و کتاب همانند شمشیری در دست آنان است... ملت عرب با چنان استبدادی روبه روست که هیچ گونه قانونی در برابر این وضع از او حمایت نمی کند. موضع فرهیختگان عرب در این میان چگونه است؟ آیا نقشی به غیر از آنچه که رژیم برایشان تعیین کرده است برعهده دارند؟ مقامات جهان عرب حق آزادی بیان را از اندیشمندان سلب کرده اند. حکمرانان، دانشگاهها و اتحادیه ها، رادیو، تلویزیون و قلم را از دست اندیشمندان گرفته اند.... اندیشه در جهان عرب در اشغال و تجاوز است، و گروهی از اندیشمندان در تحمیل و تحکیم این تجاوز شرکت دارند... آنان پذیرفته اند که مقامات آنان را برای دفاع از دیدگاههای خود، بدون شرکت دادن آنان در تصمیم گیری، به کار گیرند.»^۵

برای آگاهی بیشتر از انگیزه های فرار مغزها به سمینار اندیشمندان و نویسندگان عرب مهاجر که در دسامبر ۱۹۸۶ در پاریس از سوی شادروان «حمادی صید» به عنوان نماینده اتحادیه عرب برگزار شد، اشاره می کنم. در مقدمه کتابی که حاوی بعضی از مقالات و سخنرانیهای این سمینار بود، شاذلی قلیبی، دبیر کل وقت اتحادیه عرب، نوشت: «اندیشمندان و پژوهشگران و نویسندگان عرب حضور فعال و مؤثری در اروپا و ایالات متحده آمریکا دارند.» وی این پدیده را نشانه وجود ذخایر جامعه عربی از خلاقیتهایی دانسته است که در صورت فراهم شدن امکانات می توانند در ساختار جهان نوین شرکت کنند، و این دلیلی است بر ناتوانی مؤسسات و نهادهای جامعه در به کارگیری این امکانات و بهره برداری از این نیروها و بهره گیری از دانش و تجربه آنان در راه رشد و پیشرفت و رویارویی با مشکلات پیچیده ای که در پایان قرن بیستم با آن روبه رو بوده است. این کوتاهی تا اندازه ای انگیزه فرار

مغزهای مبتکر و خلاق عربی در زمینه های گوناگون را مشخص می کند، و البته این واقعیت را نباید مانعی میان تحکیم روابط فرهنگی این نیروهای خلاق و جوامع اصلی خود به ویژه در زمینه مسایل فرهنگی عربی دانست.^۶

حمادی صید در سخنانی در این سمینار گفت: «برای برقراری گفتگوی واقعی با غرب، دو طرف باید هویت یکدیگر را مورد شناسایی قرار دهند. با وجود آنکه ما (اعراب) گفتگو کننده غربی را به عنوان انسان و نماینده غرب پذیرفته ایم، درباره اینکه این انسان غربی ما را به عنوان انسان و عرب پذیرفته است یا نه، شک و تردید داریم.»^۷ این سخنان نشان دهنده عمق درد و رنج اعراب در کشورهایی است که بدان مهاجرت کرده اند. مسئله ای که دبیر کل پیشین اتحادیه عرب بدان اشاره نکرد آن است که، در این باره رژیمهای عربی در برابر مبتکرین در تمامی زمینه ها مقصر هستند و حتی می توان گفت این رژیمها نه فقط انسان بودن شهروندان خود را نمی پذیرند، بلکه بسیار ستمگر و بیدادگر هستند، و گر نه چگونه می توان نبود آزادیهای مدنی را تفسیر کرد؟ درحقیقت نه تنها مقامات سیاسی، شخصیت عربی را به رسمیت نمی شناسند، بلکه مقامات اجتماعی، احزاب و انجمنها نیز همین واکنش را از خود نشان می دهند. بحران اصلی فرار مغزها، بحران انسانی، انسان عرب در جوامع عربی به شمار می آید، زیرا شهروند عرب بر زندگی و دستاوردهای خود تسلطی ندارد و دستهایی در کار است که وی را به بیرون هدایت می کنند. با پذیرش این مسئله در می یابیم که افراد مبتکر و خلاق عرب چرا همچنان در کشورهای غربی مانده اند.

در سمینار پاریس (۱۹۸۶) ادونیس به عنوان اندیشمند و منتقد در مورد اهمیت اندیشیدن درباره ذات خود و دیگران و ارتباط میان آنها گفت: «درحالی که شناخت ذات خود نیازمند نوعی جدایی است، به عکس آگاهی از ذات دیگران به هم سویی عمیق احساسات احتیاج دارد. مقصود از دیگران در اینجا چیزی نیست جز آن سوی ذات خود که همان بخش احتمالی است که هنوز تحقق نیافته است و به اصطلاح نمود دیگری از موجودیت آن به شمار می آید.» ادونیس سپس پرسید: «آیا چیزی به نام شناخت و آگاهی عربی وجود دارد که در مقام مقایسه با شناخت و آگاهی غربی بتوان از آن نام برد؟ به عقیده من پاسخ به این پرسش

چنین خلاصه می‌شود که شناخت و آگاهی عربی که نقش ویژه و متمایزی در شناخت جهان نوین داشته باشد و یا آنکه پرسشهایی را در این باره مطرح کند، وجود ندارد. بنابراین، نبود اندیشه عربی در چارچوب دانش انسانی امروزی احساس می‌شود. «در این زمینه ادونیس از تبعید و از هم گسیختگی عربی سخن می‌گوید و پس از تأکید بر ضرورت بررسی انگیزه‌ها و علل نبود فرهنگ عربی که خود یکی از علل فرار مغزها و تخصصهای عربی در زمینه‌های گوناگون به شمار می‌آید، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا به همین علت است که می‌بینیم امروزه اندیشه اعراب همواره، به جز چند مورد استثنا، در فکر عاریت گرفتن اندیشه از دیگران است، نه به فکر خلاقیت؟»^۸

هشام شرابی در همان سمینار درباره‌ی اینکه چگونه غرب را درک می‌کنیم، گفت: «بهتر است بگوییم چگونه خودمان را درک می‌کنیم؟» وی سپس سه نمونه شناخت خود را طرح می‌کند که عبارتند از: ۱. شکل سنتی؛ ۲. شکل نوین؛ و ۳. شکل انتقادآمیز و یا ریشه‌ای نوین. در شکل نخست، بیداری با شناخت خود از طریق دین و سنت صورت می‌گیرد و غیر خود به عنوان خطری برای هویت خودی شناخته شده و این امر به مخالفت کلی با دیگران می‌انجامد که غرب در این حالت به صورت منفی تلقی شده و تمامی راهها در برابر آن بسته می‌شود و سرانجام به بن‌بست می‌رسد. گونه دوم، شکل نوین بیداری است که هدف آن سازش میان سنت و تجدد و یا علم و ایمان است و با پذیرش صلاح و منفعت و نپذیرفتن زیان، تضاد میان این دو پدید می‌آید. شکل سوم بیداری را هشام شرابی «بیداری انتقادآمیز مدرن» می‌نامد که در دودهمه هفتاد و هشتاد در کشورهای عربی شمال آفریقا و در میان فرهیختگان عرب در خارج ظهور یافت. این گونه بیداری از خصوصیت گرایش به استقلال و برقراری روابط حسنه با غرب در زمینه‌های فرهنگی و اندیشه‌ای برخوردار است. شکل سوم در جهان دارای سه گرایش فکری است: ۱. گرایش سرچشمه گرفته از علوم انگلیسی-آمریکایی؛ ۲. گرایش بنیان نهاده بر اندیشه مارکسیسم؛ و ۳. گرایش سرچشمه گرفته از نظریه بنیادین فرانسوی. وی سپس خواستار رویارویی با غرب شد و گفت: «نمی‌توان از طریق نیرنگهای مصلحت‌آمیز و گوشه‌گیری با غرب مقابله کرد، زیرا آنچه را فرهنگ غربی می‌نامیم، امروزه به صورت

فرهنگی جهانی درآمده است و اگر بخواهیم خارج از چارچوب آن زندگی کنیم، تاریخ به ناچار ما را به فراموشی خواهد سپرد.^۹

طی تبادل نظرهایی که در این سمینار صورت گرفت، طاهر بن جلون اظهار عقیده کرد: «حضور ما در غرب دارای انگیزه‌های متعددی است؛ از جمله، علل شخصی و علل موضوعی که ما را به اوضاع سیاسی موجود در کشورهایمان می‌کشاند که درحقیقت در واپس گرایی اقتصادی به سر می‌برند. یک فرهیخته عرب که در کشور خود به سر می‌برد، گویی چنان به اکسیژن برای نفس کشیدن نیاز دارد که آن را فقط در غرب می‌توان به دست آورد.»^{۱۰}

از سوی دیگر، عاطف قبرسی انگیزه‌های اقتصادی را عامل اصلی فرار مغزها و تخصصها دانست و آن را نتیجه تسلط سیستم سرمایه‌داری غربی بر جهان عرب نامید که به دنبال آن آثار اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مهمی پدید آمد و بر اثر آن، روابط میان بخشهای گوناگون تشکیل دهنده اقتصاد ملی در کشورهایی که تحت تسلط بیگانگان بودند، از هم گسیخته شد و روابط نامناسب و ناموزونی میان این سرزمینها و کشورهای سلطه‌گر پدید آمد. وی راه‌هایی از این وضعیت را گسستن از غرب و پیوند میان اعراب در مرحله نخست و سپس میان اعراب و جهان سوم در مرحله بعد خواند. این گسستن البته به معنی رد هرگونه ارتباط با غرب نیست، بلکه کنارگذاشتن سیستم موجود است که حق تعیین سرنوشت را از اعراب سلب می‌کند.^{۱۱}

به عقیده نگارنده از طرفداران دیدگاه پایبندی به مسایل جهان عرب و کشمکش فرهنگی در درون فرهنگ عربی و نیز گرایش مخالفت با فرهنگ غربی سلطه‌گر، باید پرسید آیا مهاجرتها و فرار مغزها به علل شخصی و مالی صورت می‌گیرد یا رژیم حاکم سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی علت اصلی آن است. این کشورها با تغییرندادن سیستم دانشگاهها و مراکز پژوهشی و تخصصی و خودداری از تأمین بودجه پژوهشهای علمی و تضمین نکردن آزادیهای فردی و سرکوب دانشمندان، درحقیقت دانشمندان و پژوهشگران را از خود می‌رانند. در سمینار سازمان ملل متحد، اکوا (سال ۱۹۸۱) درباره فرار مغزهای عربی ثابت شد تمامی دانشکده‌های پزشکی دانشگاههای عربی و دانشگاههای بیگانه در این

کشورها از جمله لبنان بیش از آنکه فارغ التحصیلان را برای ماندن در کشورهای مادر آماده کنند، زمینه را برای مهاجرت و فرار آنان فراهم می سازند. این روند درباره فارغ التحصیلان رشته های مهندسی و دیگر رشته های علوم طبیعی و اجتماعی نیز صادق است.

در بهار سال ۱۹۸۷ به همراه هشام شرابی، جورج قرم، غسان سلامه و اسعد خیرالله در سمیناری درباره فرهیختگان عرب در غرب و نقش آنان در جنبش عربی و علل فرار مغزها که از سوی مجله الزمّنه برگزار شده بود شرکت کردم. در آن سمینار گفتم: «هنگام بررسی علل حضور خود در دانشگاه های غربی به این نتیجه می رسیدم که نمی توانیم آن علل را به دودسته خاص و عام تقسیم کنیم. ما در مدارس غربی در لبنان پرورش یافتیم چون مدارس ملی نوین در آنجا وجود نداشت، واپس گرایی و وابستگی در کشور بسیار قوی بود و در آن هنگام در جهان عرب به جز مدارس بیگانه، دانشگاه ها و مراکز پژوهشی شایسته ای وجود نداشتند، از جمله در لبنان هیچ دانشگاهی به جز دانشگاه های آمریکا و یسوعیان (مسیحیان) وجود نداشت. حضور ما در خارج از میهن با توجه به اوضاع ناگوار جهان عرب دارای نکات مثبتی است و من نه تنها به مسایل و رویدادهای روزمره و گذرای جهان عرب اهمیت می دهم، بلکه به مسایل اساسی و دایمی آن علاقه مندم، زیرا وظیفه علمی، میهنی و ناسیونالیستی من را مجبور می کند که به مسایل و رویدادهای لبنان اهمیت دهم، به ویژه که در آنجا پرورش و آموزش یافته ام و همچنین به سوریه که زادگاه من بود، و حتی به مسایل مصر و شمال غرب آفریقا و جزیره العرب نیز اهمیت می دهم. در نتیجه زمینه توجهات علمی و ناسیونالیستی من گسترش یافت و در عمق واقعیت های موجود در جهان عرب بیشتر فرو رفتم.

ما مسئول فعالیتهای فکری و سیاسی درازمدت هستیم، نه فقط فعالیتهای گذرا. مشکل اصلی ما نبود نهادهای حرفه ای مستقل از رژیم ها و نیز آزادی در میهنمان است. من ترجیح می دهم در دانشگاه های عربی تدریس کنم و بارها از خود پرسیده ام که چرا در دانشگاه های آمریکایی فعالیت دارم؟ علت آن مادی نبوده است، بلکه انگیزه واقعی آن است که هیچیک از دانشگاه های عربی، آزادی اندیشه و زمینه پژوهش و بررسی بدون نظارت و

خود سانسوری را فراهم نمی کنند. ما در خارج می توانیم به اوضاع جهان عرب با یک دیدگاه واقع گرا و انتقادآمیز نظر بیافکنیم، ولی دانشگاههای عربی هنوز آمادگی پژوهش و داشتن آزادی را ندارند. این گفته من جنبه انتقادآمیز ندارد، ولی به علت اعتقاد به اهمیت پایان دادن به این وضعیت است تا دانشگاهها و مراکز پژوهشی آزاد داشته باشیم و روند فرار مغزها و مهاجرتها که در حقیقت جنبه شخصی ندارد، بلکه دارای انگیزه های دافعه از داخل به سوی خارج است، قطع شود.^{۱۲}

اسعد خیرالله که در دانشگاه فرایبورگ آلمان تدریس می کند گفت: «ما ناخواسته میهنمان را ترک کردیم، عده ای از ما به میهن خود بازگشتند، اما ناچار شدند باردیگر آن را ترک کنند.» هشام شرابی نیز گفت که وی در سال ۱۹۴۷ عازم ایالات متحده شد و در آن هنگام گمان می کرد اقامت در آنجا تا هنگام فراهم شدن زمینه بازگشت، موقتی خواهد بود، اما شرایط و اوضاع او را وادار به ماندن کرد و پس از ۵۳ سال هنوز در آنجاست. البته طی این سالهای طولانی، ارتباط هشام شرابی با میهن خود قطع نشد و توجه فکری، فرهنگی و سیاسی وی به جهان عرب منحصر شد. مسئله دیگر این است که طی بررسیهای ما - هشام شرابی به آن اشاره کرد و درباره همگی ما صادق بود - روشن شد که اشتغال او به عنوان استاد دانشگاه درسزمینی که بدان مهاجرت کرده است به هیچ وجه به معنی دوری گزیدن فکری و روحی از میهن نبوده و نیست و حضور ما در غرب جنبه های مثبتی نیز داشته است که شاید برای کسانی که در دانشگاههای عربی تدریس می کنند، فراهم نباشد. دانشگاههای عربی امروزه به هر شکل آن، آزادی فکری را که ما از آن هم اکنون برخورداریم و به وسیله آن می توانیم به پژوهش خود ادامه دهیم و در روند نهضت فکری سهیم شویم، مجاز نمی دانند و این چنین ما در برابر خود مأموریتی ویژه می بینیم که از این علل و انگیزه ها سرچشمه می گیرد.^{۱۳}

سپس غسان سلامه سه نمونه از کسانی را که از میهن خود مهاجرت کردند و مهاجرت آنان ثمربخش بوده است نام برد که عبارت بودند از: رفاعة طهطاوی، جبران خلیل جبران و شکیب ارسلان. او می توانست امین ریحانی و ادوارد سعید را نیز به آنان بیافزاید، و این امر

ثابت می کند که نباید به این مسئله همواره از دیدگاه منفی نگریست.^{۱۴} برای توضیح بیشتر، جورج قرم اعتراف کرد که مهاجرت، همواره همراه با افسردگی است، زیرا مهاجرت ما به علت شرایط موجود در میهنمان صورت گرفت و افزود: «تجربه من بسیار مثبت بود. در آنجا درباره سرزمین، محیط، فرهنگ و دین اسلام چیزهایی را آموختم که در کشورهای عربی فراهم نبود. در مرحله نخست اقامتم در فرانسه مسایل بسیاری درباره ریشه و افتخارات خودم آموختم و به عقیده من مأموریت ما در آینده بسیج شدن به عنوان فرهیختگان دانشگاهی در سرزمین هجرت است برای بررسی عمیق مسایل وطن خود با بهره گیری از زمینه آزادیهای نسبی که هم اکنون از آن در این سرزمینها برخورداریم».^{۱۵} در اینجا او باید اضافه می کرد و در میهنمان از آن برخوردار نیستیم، و این در واقع علت اصلی افسردگی است که بدان اشاره کرد.

۲. کدام کشورهای عربی بیشتر تحت تأثیر فرار مغزها قرار گرفتند و چرا؟

کشورهای عربی با وجود آنکه در گرایش استبدادی با یکدیگر هم سو هستند، در فراهم کردن انگیزه های فرار مغزها و یا جذب آنان مساوی نیستند. بعضی از کشورهای عربی مانند مصر، لبنان، اردن، مغرب، الجزایر و تونس از سیاست مادی بهره برداری از روند مهاجرت پیروی می کنند و هم زمان با آن سیاست اعلام نشده ای را دنبال می کنند که براساس آن، مهاجرت جوانان بیکار را بر ماندن آنان در داخل کشور ترجیح می دهند، زیرا از وقوع ناآرامی به وسیله این جوانان بیم دارند. همچنین کشورهای تولیدکننده نفت که متخصصان بسیاری را در زمینه های گوناگون جذب کرده اند، همچنان به صورت عامل تخفیف فشار مشکلات بر کشورهای عربی که نمی توانند از تواناییهای شهروندان جوان خود بهره ای برند، عمل می کنند. در این زمینه می توان به علل و انگیزه های مهاجرت کارگران از مصر، لبنان، اردن، سودان، فلسطین، سوریه و یمن به کشورهای تولیدکننده نفت پی برد که به صورت سیاست روشنی در برابر کارگران بیگانه، غیر عرب و برای جلوگیری از پیامدهای ناخوشایند درآمده است.

در این زمینه باید اشاره کرد مهاجرت کارگران از کشورهای عربی غیرتولیدکننده نفت،

تحول چشمگیری را در کشورهای واردکننده و صادرکننده نفت به وجود آورده است. این تحول در بعضی زمینه‌ها مثبت و در زمینه‌های دیگر منفی بوده است، در نتیجه کشورهای تولیدکننده نفت را وادار کرده است به کارگران کشورهای آسیایی بیشتر تکیه کنند و کارگران کشورهای عربی را که از تخصص کافی در زمینه‌های شغلی برخوردار نیستند، کنار بگذارند. همچنین باید به مهاجرت کارگران از کشورهای عربی شمال آفریقا به اروپا اشاره کرد که خود، مشکلات اجتماعی و روانی به دنبال دارد.

بیشترین کشور عربی که تحت تأثیر مسئله مهاجرت، جدا از آوارگی و پناهندگی، قرار گرفته است، فلسطین است که مردم آن به طور بی سابقه‌ای از سرزمین خود رانده شده و با دشواریها و رنجهایی روبه‌رو شده‌اند که پیامدهای منفی بسیاری نیز به دنبال داشته است. مردم فلسطین به صورت یک ملت آواره درآمده‌اند و از درماندگی و پراکندگی در سراسر جهان رنج می‌کشند، درحالی که اشغالگران سرزمین آنان را در اختیار دارند. به جای سخنان تکراری درباره درد و رنجهای ملت فلسطین و آوارگی آنان شایسته است درباره فرار مغزها از فلسطین سخن بگوییم و نه مهاجرت کارگران فلسطینی. با توجه به نقش فلسطینی‌ها در مأموریت‌هایی که قبلاً آن را «دگرگونیها» می‌نامیدم، اکنون ترجیح می‌دهم آن را «دگرگونیهای تجاوزکارانه» بنامم، همچنان که در کتاب جامعه عربی در قرن بیستم به آن اشاره کردم.

سخن درباره آوارگی فلسطینی‌ها نیازمند بررسی مسایل تبعید و بیگانگی است، همچنان که در نوشته‌ها و مقالات انتقادآمیز جبرالبراهیم جبرال آمده است. در پژوهشی که از او برای چاپ در مجله مطالعات فلسطینی درخواست کرده بودم، نوشت: «فلسطینی‌ها همچنان در تبعید و آوارگی به سر می‌برند، اما صدای آنان اکنون ناله نیست، بلکه سرشار از خشم است، زیرا از یک سو با نیرویی مدرن و گستاخ‌رو به‌رو هستند و می‌دانند که بالاخره باید واقعیت‌ها تغییر یابد. فلسطینی‌ها بخشی از جهان درونی خود را از دست داده‌اند و احساس می‌کنند تا زمانی که به سرزمین و کشور خود بازنگشته‌اند همچنان محروم و درمانده و بتکلیف هستند و در آن هنگام اعتماد به نفس خود را به دست خواهند آورد. دشوارتر و رنج‌آورتر از تبعید به خارج، تبعید در داخل میهن و یا در جهان عرب است.» جبرالبراهیم جبرال در مقاله خود به

گفتگوش با آرنولد توینی در بغداد در سال ۱۹۵۷ اشاره می کند که به او گفته بود بیرون راندن مردم فلسطین از سرزمینشان شبیه اقدام ترکهای عثمانی در سال ۱۴۵۳ است که تمامی اندیشمندان یونانی را از بیزانس بیرون راندند. آن اندیشمندان در آن هنگام در سراسر اروپا پراکنده شدند و به صورت عاملی در جهت پایان دادن به دوران قرون وسطای اروپا درآمدند و به نهضت نوین اروپا تحقق بخشیدند. توینی پیش بینی کرد فلسطینی ها همان نقش را در جهان عرب خواهند داشت و این سرنوشت فلسطینی هاست که آنان را به سوی عصر نوینی هدایت می کند.

ادوارد سعید که دور از وطن و فرهنگ خود در تبعید به سر می برد معتقد است تبعید براساس عشق به میهن اصلی و ادامه ارتباط واقعی با آن استوار است، زیرا تبعید گونه ای از دوری و غربتی است که برانسان تحمیل شده است و نمی توان از آن رهایی یافت و شخص تبعید شده از ریشه و خاک و گذشته خود جدا شده است. به همین علت ادوارد سعید تأکید دارد که تبعید یکی از دردآورترین رویدادهاست، چون خسارت دایمی است. پس تبعید چگونه می تواند به صورت نیروی قوی و پربار و مؤثر در فرهنگ نوین درآید؟ سعید در این باره می گوید که نویسنده تبعیدی همچنان سردرگم می ماند و نمی تواند راه همواری را درپیش بگیرد. سعید فقط درباره آسیب هایی که به افراد وارد می شود سخن نمی گوید، بلکه درباره تحولات تبعید در قرن بیستم به ویژه آوارگی و بی پناهی ملل و گروهها از جمله فلسطینی هایی که از خانه و کاشانه خود رانده شده اند، سخن به میان می آورد.

۳. زیانهای علمی، اقتصادی و توسعه ای

ما به اهمیت حفظ و نگهداری تخصصها و امکانات عربی به ویژه در دوره نیاز به رشد و توسعه مداوم آگاهی داریم، همچنین می دانیم جامعه ممکن است به خوبی از تخصصهای موجود بهره برداری نکند، و حتی در این باره موانعی ایجاد کند، مگر آنکه خواست و برنامه ریزی استراتژیک برای پشت سر گذاردن آن موانع وجود داشته باشد. در مورد برخورد با مسئله فرار مغزها سیاست خاصی وجود ندارد، و مشخص نیست که آیا دولتهای عربی

سیاستی دربارهٔ بحران فرار مغزها در دست اجرا دارند یا نه. البته همواره از مهاجران دعوت می‌شود برگردند، ولی هیچ‌گونه کوششی برای فراهم کردن زمینهٔ بازگشت این فراخوانده‌شدگان به عمل نمی‌آید. در نتیجه متخصصان احساس می‌کنند برای رشد و توسعه میهن خود ناتوان هستند، عده‌ای از آنان هم که به وطن پا گذاشتند، پس از مدتی به تبعیدگاه ناخواستهٔ خود بازگشتند. احساس ناتوانی زمانی افزایش می‌یابد که رابطه حفظ امکانات انسانی، تخصصها و امنیت ملی و رشد فرهنگی در دوران جهانی شدن مورد بررسی قرار گیرد. اینترنت، انقلاب فرهنگی و رشد فرهنگ خاصی را پس از دوران مدرنیته به وجود آورده است که تمامی تخصصهای جوامع گوناگون از جمله اروپا را به خود جذب کرده است و پیش‌بینی می‌شود عدم وجود مراکز پژوهشی برجسته عربی که دانشمندان، پژوهشگران و تخصصهای جهان عرب را به خود جذب کند و زمینه فعالیت مناسب را برای آنان فراهم سازد، ادامه یابد. دوگانگی و چندگانگی دیدگاهها در میهن عربی هنوز مورد قبول نیست. در حالی که اختلاف نظر به معنی نافرمانی نیست، زمینهٔ تحرک در کشورهای عربی محدود است و خلاقیت نوعی کفر و وابستگیهای سیاسی همچنان تک‌بعدی دیده می‌شود، بنابراین نمی‌توانم قضاوت کنم کدام یک دشوارتر است؛ تبعیدگاه یا میهن؟

آنانی که در خارج به سر می‌برند، مورد حسد کسانی قرار می‌گیرند که در داخل وطن زندگی می‌کنند. فرهیختگان، نیازمند اصرار بر هویت خود هستند و درعین حال باید در برخورد با دیگران جسارت داشته باشند. فرهیختگان مبتکر هیچگاه فرصت موجود برای تفکر بدون ترس و خارج از چارچوبهای تحمیلی را کنار نمی‌گذارند و همچنان واقعیتهای جامعهٔ عربی را مورد توجه قرار می‌دهند.

۴. فرار مغزها و خلاقیت

مهاجران هرچه سعی کنند به هویت خود پایبند باشند، ناخودآگاه از وابستگی فرهنگی و سنتی جدا می‌شوند، در فعالیتهای روزمره خود یکنواختی، تکرار و خرافهای کوچک را نادیده می‌گیرند و به جای آن به مسایل اصولی فرهنگ سنتی اهمیت می‌دهند. آنان در غربت

به اختلاف نظرها اهمیت نمی دهند، بلکه بیشتر به کشمکشها توجه دارند، شخص تبعیدی خود را از هرگونه هراس و ترس دور می بیند و در نتیجه بیشتر به اندیشه هایی معتقد و پایبند می شود که از سوی دیگران بر او تحمیل نشده است؛ قلبش مملو از عشق و امید می شود به عکس آنچه در جوانی در ارتباط با فرهنگ خود پیدا کرده بود. او اکنون سعی دارد سخنانش از اندیشه هایش سرچشمه بگیرند، نه آنکه اندیشه هایش انعکاسی از سخنانش باشد، او به کودکی خود در خاک میهن می اندیشد و مرگ خود را در خاک وطن آرزو می کند تا از خاکش درختی سبز شود و آنگاه به صورت پلی میان گذشته و آینده درآید. محمد دیب، نویسنده الجزایری، از زبان تمامی تبعیدیان که به مسایل میهن خود توجه دارند می نویسد: «به جز از راه سفر نمی توانیم خود را بشناسیم، چه بسا کسانی هستند که آرزو کردند صدایشان با هم میهنان در آمیخته شود، هنگامی که سرزنش یا انتقاد می کنند، عشق به میهن انگیزه آنان است و تنها آرزوی آنان یادآوری خاطرات و احساس و امید به بازگشت است.»

بحث خود را چنین خلاصه می کنم که فرهیخته عرب در خارج از میهن به طور کامل و واقع بینانه از خودآگاهی برخوردار است و هیچگاه ذات خود را از دست نمی دهد و این شناخت به جز در فضای آزاد و دوری از مراکز قدرت امکان پذیر نیست. ابتکار و خلاقیت در زمینه های گوناگون با فعالیت آزاد و به دور از هرگونه ترس و نظارت و همراه با انتقاد آغاز می شود و همراه با نگرانیهای موجود درباره میهن و آرزوی فروریختن تمامی موانع و درهم آمیختن آنچه که باید و نباید درباره آن اندیشید ادامه می یابد و همچنین برپا کردن چارچوبهای نوین خلاقیت و تفکر به دور از هرگونه هراس، که البته چنین شرایطی فقط در تبعید فراهم است.

در داستان فصل مهاجرت به شمال نوشته الطیب صالح آمده است که اندیشه مصطفی سعید، تمدن غرب را پذیرفت ولی این تمدن قلب او را پاره پاره کرد. سعید گمان کرد می تواند با بازگشت به گرمی زندگی قبیله ای، رنج غربت را فراموش کند، زیرا احساس کرد در غرب همانند برگ درختی در میان توفان است، اما در نهایت به این نتیجه رسید که نمی تواند با بازگشت به گرمی قبیله و سنت مشرق زمین دوران تبعید را پشت سرگذارد، زیرا هنگام

بازگشت، با سنت و واقعیت استبدادی برخورد کرد و در نتیجه میان دشواری تبعید در خارج و درد تبعید در داخل متحیر ماند؛ این در واقع همان حیرتی است که نویسنده داستان با آن روبه‌رو بوده است.

بسیاری از کسانی که با تبعید در داخل مواجه شده‌اند سعی کرده‌اند بر ناتوانی خود غلبه کنند، و شاید عده‌ای از آنان گمان کنند که توانسته‌اند دستاوردهایی نیز داشته باشند. عده‌ای هم عقیده دارند تبعیدیان خود خواسته در خارج از جهان عرب در زمینه خدمت به مسایل جوامع عربی - با توجه به دور بودن آنان از اثرگذاری مقامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی - مسئولیت ویژه‌ای برعهده دارند و در نتیجه، مبتکران در داخل چاره‌ای جز سکوت یا اعدام ندارند، همچنان که جبرابراهیم جبرا در داستان سفینه آورده است. تجربه ثابت کرده است فرهیختگان عرب در درجه اول برای کسب درآمد راهی کشورهای غرب نمی‌شوند، بلکه برای فرار از سرکوب عازم سرزمینهای دیگر می‌شوند که در آنجا آزادی و شغل بهتر فراهم است. در همین جهت می‌توان از داستانهای او سیروز شب، دریا و سفرهای ائانه و گیلگمش به اقیانوس مرگ و جهان سفلی و سفرهای سند باد به جزایر اسطوره‌ای اشاره کرد که بازتاب احساسات درونی نویسندگان آنها برای کشف اسرار پنهان در زمانها و مکانهای گوناگون است که در نتیجه تبعید به صورت زمینه خلاقیت درآمده است. دیوید معلوف داستان نویس استرالیایی عرب تبار در داستان شعرگونه خود (زندگی رویایی) از تبعید اوفید، شاعر یونانی، در قرن اول به روستایی دور دست در دریای سیاه و سفر در سرزمینهای اسطوره‌ای سخن می‌گوید، او در اینجا بود که خود را بازیافت و این ندا را شنید که می‌گوید من آن مرزی هستم که اگر بخواهی به زندگی واقعی خود دست یابی، باید آن را پشت سر بگذاری.

سمینار بررسی و تجزیه و تحلیل

مجدی حماد

هرگاه مسئله فرار مغزهای عرب به خارج مطرح می‌شود، سخن یک اندیشمند را به یاد می‌آورم که می‌گوید: «میهن من آنجاست که آزادی در آن وجود دارد.» محمود درویش این

مسئله را چنین مطرح می کند: «آه ای زخم گسترده من! میهنم چمدان نیست، من نیز ساز نیستم.» دکتر حلیم برکات، داستان نویس و جامعه شناس و استاد دانشگاه جرج تاون در واشنگتن، در سال ۱۹۳۳ در کفرون سوریه به دنیا آمد و در دانشگاه آمریکایی بیروت به تحصیل پرداخت، پس از دریافت لیسانس چندسالی در آنجا به تدریس پرداخت و پژوهشگر و همکار دانشگاه هاروارد نیز بود و چندین کتاب در مسایل اجتماعی به زبانهای عربی و انگلیسی نوشته است که مهمترین آنها، کتاب جامعه معاصر عربی است که به وسیله مرکز مطالعات وحدت عربی انتشار یافت و پس از بازبینی و با عنوان جامعه عربی در قرن بیستم دوباره چاپ شد و در آن، تفسیر خردمندانه ای از میهن و آزادی ارایه داده است.

خیرالدین حسیب

نخست از دکتر حلیم برکات برای این گزارش و توجه به این موضوع سپاسگزاری می کنم. به گمان من بهتر بود نام این گزارش «دفاع از مهاجران عرب در غرب، مطالعه وضعیت حلیم برکات» باشد. من از این گزارش اندکی شگفت زده شدم، زیرا دکتر برکات نیازی به دفاع از خود ندارد. او در دوران اقامت در آمریکا همواره به مسایل میهن خود توجه داشته و درباره آن بسیار نوشته است و کتابهای جامعه معاصر عربی و جامعه عربی در قرن بیستم از مهمترین کتابهایی به شمار می آیند که درباره جامعه عربی به رشته تحریر درآمده است. درعین حال عقیده دارم وی به عنوان یک داستان نویس این کتاب را نوشته است، نه یک جامعه شناس، به ویژه که او این مسئله را از دیدگاههای گوناگون مورد بررسی قرار نداده است و از منابع مختلف به طور التقاطی بهره برداری کرده است.

اگر دکتر برکات به فهرست بیست سال نخست مجله المستقبل العربی مراجعه می کرد به مراجع و کتابهای بسیاری در این باره دست می یافت. می گویم که او کتاب خود را از دیدگاه یک داستان نویس نوشته است، نه جامعه شناس، زیرا به طور کلی درباره جنبه های مختلف ارتباط غربت و خلاقیت نوشته و از اهمیت اندیشمندان عرب ساکن در منطقه کاسته است، درحالی که عده ای از دانشمندان جامعه شناس عرب در منطقه ماندند و خلاقیتهایی

نیز داشتند. به همین علت شما نمی‌توانید از ارزش دکتر علی وردی یا حامد عمار و دیگر دانشمندان جامعه‌شناس بکاهید و همچنین نمی‌توانیم خلاقیت‌های اقتصاددانان عرب از جمله، اسماعیل صبری عبدالله، لبیب شقیر و دکتر یوسف صایغ را نادیده بگیریم. به عقیده من، دکتر برکات درباره خلاقیت مهاجران در غرب زیاده‌روی کرد، درحالی که اقتصاددانان عرب در کشور‌هایشان خلاقیت بسیار بیشتری داشته‌اند و اگر کسانی از دانشمندان جامعه‌شناس در آمریکا خلاقیت‌هایی داشتند، کم بوده‌اند و نمی‌توان آن را بر مغزهای فراری به انگلیس تعمیم داد؛ زیرا مهاجران به انگلیس بسیار بوده‌اند، اما دستاوردی نداشته‌اند. به عقیده من دکتر برکات از جایگاه عقده گناه خود سخن گفته است، درحالی که این عقده گناه، انگیزه و علت ندارد؛ زیرا نقش او تکمیل‌کننده آن دسته از فرهیختگانی است که همچنان در میهن حضور دارند و بیشتر از دیگران که در خارج به سر می‌برند دستاورد داشته‌اند.

عزیز العظمه

به عقیده من، دکتر حسیب در ارزیابی دوطرف عرب و بیگانه زیاده‌روی کرده‌اند. البته آزادی‌های آکادمیک و اندیشه‌ای از جمله مسایلی هستند که هر از چندی تغییر می‌کنند و در کشورهای عربی نیز زمینه گسترده‌ای - بیش از آنچه منتقدان گمان می‌برند - برای نویسندگی و خلاقیت وجود دارد. در هر حال سانسور و ضوابط موجود است از جمله خود سانسوری، ولی به عقیده من در عین حال زمینه‌های فعالیت بسیار است و با وجودی که من مدت زمان طولانی در خارج اقامت داشته‌ام، اما در دوران فعالیت در جهان عرب با مزاحمتی روبه‌رو نشدم. البته با انتقاد و حملاتی مواجه شدم، ولی تهدیدم نکردند، هیچگاه از اظهار نظر خودداری نکردم و کسی از آنچه می‌خواستم بنویسم و پژوهش کنم جلوگیری نکرد. شاید در دانشگاه‌های بیگانه زمینه‌های تکنیکی بیشتری فراهم باشد - تردیدی در این باره وجود ندارد - چون از ساختار زیربنایی محکمی برخوردار هستند، ولی این بدان معنی نیست که خلاقیت‌های علمی و ادبی در جهان عرب ناممکن است. به عقیده من، دکتر حسیب با این

اظهارنظر یک اندیشه رماتیک معکوس را مطرح می کنند؛ بدین معنی که جهان عرب یا به طور کامل ممتاز است و یا ناتوان، که البته که این سخن درباره جهان عرب اجحاف آمیز است. این سخن همانند گمان عده ای از فرهیختگان عرب در داخل میهن و خارج از آن است که به علت مسایل منفی در کشورهای عربی، تمامی مسایل مثبت را نادیده می گیرند و همه چیز را مورد انتقاد قرار می دهند. یعنی اگر بعضی آزادیها به طور ناقص موجود است، به طور کامل آن را نادیده می گیرند و از وجود مشکلات اجتماعی و واپس گرایی در جوامع دیگر چشم پوشی می کنند و جامعه ما را بالفطره واپس گرا می شناسند که هیچگاه نمی تواند به پیشرفتی دست یابد.

دوم، مسئله تسلط بر نهادهای علمی و فرهنگی است. گمان نمی کنم دانشگاههای آمریکا یا جو فرهنگی حاکم در ایالات متحده کمتر از سلطه گری موجود در جهان عرب است، ضمن آنکه البته روشهای موجود متفاوت است. همه ما از طرحهای هربرت مارکوزه و نوام چامسکی درباره آنچه که می توان آن را «مسامحه قلع و قمع آمیز» نامید، آگاهی داریم. مسایلی وجود دارد که ممکن است شخص عنوان کننده آن به خطر نیفتد، ولی به بی ارزش شدن وی بینجامد؛ به عنوان مثال، بنگاههای عمده انتشاراتی نوشته های چامسکی را چاپ نمی کنند. هم اکنون در آمریکا، فرانسه و آلمان نیز فهرستی از مسایل وجود دارد که نباید درباره آنها نوشت که در صدر آنها مسایل مربوط به یهودیان و صهیونیسم قرار دارد. این مسایل را هنگام بررسی زمینه های متفاوت و یا نسبی آزادیها باید مورد توجه قرار دهیم. بررسی علمی درباره کشورهای عربی که در خارج جریان دارد، به طور عمده بر کمک نهادهای غیردولتی و مؤسسات بزرگ مانند راکفلر و دیگران استوار است. هر پژوهشگری به دشواری می تواند پشتیبانی لازم را به دست آورد، بخصوص اگر در پژوهش خود بعضی خواسته ها را در نظر نگیرد؛ از جمله، مسایل مربوط به نکوهش یا بی ارزش خواندن حکومتها و در نظر گرفتن مسایلی که هیچ گونه ارتباطی به مسایل عمده جهان عرب از جمله ناسیونالیسم عربی ندارد؛ نیز تأکید بر عدالت اجتماعی، نه از دیدگاه اجتماعی، بلکه از جنبه فرهنگی آن و تأکید بر موارد واپس گرایی در جوامع عربی و تکرار مسایل مربوط به جوامع واپس مانده و مطرح کردن مسئله

جوامع بسته در کشورهای عربی به بهانه آزادیهای فرهنگی. ضمن آنکه توجه خاص رمانتیکی درباره جوامع داخلی این کشورها و فرقه ها و گرایشهای مذهبی و مخالفت با پیشرفت آنان وجود دارد. مهاجرت از بیروت یا دمشق به واشنگتن یا لندن و پاریس به عنوان پشت کردن به یک فرهنگ و روی آوردن به فرهنگی نوین نیست، بلکه تنها نوعی تغییر مکان است و بیرون آمدن از یک جامعه و وارد شدن به جامعه دیگر. نمادهای فرهنگی در همه جا وجود دارند، همچنان که آمریکا با فرهنگ خود در بیروت و دمشق حضور دارد؛ آنچه که دگرگون می شود، مکان و جامعه است.

یوسف صایغ

من از گزارش دکتر حلیم برکات لذت بردم، چون احساس کردم زمینه نقد و بررسی را برایم فراهم می کند. نخستین مسئله ای که دکتر عزیز العظمه در انتقاد خود بدان اشاره کرد، موضوع اعمال فشار بر اندیشمندان است. در آمریکا بر پژوهشگران و استادان غیر آمریکایی در بعضی مسایل فشارهایی اعمال می شود که البته بیشتر در مسایل مربوط به فلسطین و دیگر مسایل سیاسی به چشم می خورد، بنابراین به آن اشاره نخواهم کرد. هنگام بررسی مسایل مربوط به فرار مغزها و مهاجران، یک ضرورت را باید مورد توجه قرار داد؛ به عنوان مثال، دانشمندان علوم طبیعی، فیزیک، هندسه و پزشکی بر اثر مهاجرت بیش از کارشناسان مسایل اجتماعی بهره مند می شوند. کتابخانه علوم اجتماعی من دارای بیش از ۳۵۰۰ عنوان کتاب است که به من امکان داده است از آنچه که در آمریکا و انگلیس و تا اندازه ای در فرانسه منتشر شده است آگاهی یابم. در نتیجه از امکان آگاهی کامل از اندیشه اقتصادی در غرب دور نمانم، درحالی که درباره زمینه های دیگر مانند علوم طبیعی، فیزیک، شیمی و غیره آنچه که در گزارش دکتر حلیم برکات درباره فشارها مطرح شد قابل توجه است.

دوم، به عقیده من یکی از زیانهای مهاجرت، تضعیف نقش مهاجران و یا وادارشدگان به مهاجرت (چون فشارهای داخلی برای مهاجرت بر آنان تحمیل می شود) در تحکیم و بهبود فعالیت مؤسسات پژوهشی و دانشگاهی است؛ به عنوان مثال، هنگامی که حلیم برکات و

هشام شرابی نزد ما در دانشگاه بیروت باشند، ما بیش از افرادی که در آمریکا هستند از اینان بهره‌مند خواهیم شد. سوم، در صورتی که میان آثار منفی و مثبت روند فرار مغزها بر جهان عرب مقایسه‌ای انجام دهیم، خواهیم دید که در مجموع دستاوردهای منفی بیشتر از دستاوردهای مثبت است و از دیدگاه اجتماعی و نه شخصی، نتیجه می‌گیریم که جامعه از نبود این متخصصان و کارشناسان زیان فراوانی می‌بیند. بالاخره، مهاجرت و فرار مغزها در حقیقت اکثریت آنان را از آگاهی از پیشرفت اندیشه در میهن باز می‌دارد، همچنان که دکتر خیرالدین حسیب اظهار داشت.

احمد بعلبکی

در آغاز پسندیده است هویت اجتماعی مهاجران به غرب را که مورد نظر دکتر برکات هستند، مشخص کنیم. به عقیده من، این مهاجران به گونه‌ای خاص پرورش یافتند و پیش از مهاجرت به امکاناتی آموزشی و فرهنگی در میهن خود دست یافتند؛ یعنی، در خاک میهن در مدارس و مؤسسات آموزشی ویژه‌ای آموزش دیده‌اند. آنان در زمینه فرهنگی به گونه‌ای آماده شده‌اند که بتوانند در جوامعی دیگر، به صورت بیگانه و برخوردار از دوگانگی زندگی کنند. در این مورد می‌خواهم این پرسشها را مطرح کنم: نخست آنکه چرا دکتر برکات درباره کشف هویت عربی مغرب و مصر این قدر دیر اقدام کرده است؟ آیا این تأخیر بدین علت نبود که او پیش از این توجه خود را به منطقه هلال خصیب معطوف کرده بود. دوم، از نکات مطرح شده به وسیله دکتر برکات درباره محدودیتهای اعمال شده بر دانشگاهیان و پژوهشگران کشورهایمان لذت بردم، ولی او می‌بایست میان بعضی کشورها و میان دانشگاههای جهان عرب تفاوت قایل می‌شد. من که در دانشگاه لبنان آموزش یافته‌ام و در آن تدریس می‌کنم، احساس نمی‌کنم که روزی درباره احساسات خود و نوشته‌هایم تحمیلی بر من صورت گرفته است. باید بگویم این آزادی دارای رابطه‌ای هم‌سو با تعمق سیاسی است، به این معنی که اگر من بخواهم رییس دانشگاه و یا مسئول یک گروه حاکم در رژیم شوم، البته محدودیت پیدا خواهم کرد، ولی در صورتی که یک پژوهشگر باشم، این به منزله آزادی از آن قید و بندها

خواهد بود. من با دکتر برکات موافقم که نهادهای حاکم دارای شرایط و خواسته های ویژه ای هستند که بر پژوهشگر و وجدان او فشار وارد می کنند، ولی او نیز دارای موضع گیری خاص خود خواهد بود. بنابراین، مسئله جنبه روانی-فرهنگی پیدا خواهد کرد و هر کس عقیده خاص خود را دارد که براساس آن در برابر مسایل گردن می نهد یا خیر. به عقیده من، موقعیتهای دشوار سیاسی برای روشنفکران مهاجر کاهش می یابد. زیر پای بسیاری از روشنفکران مشهور مهاجر به هنگام دیدار با رؤسای جمهوری و نخست وزیران فرشهای ابریشمین گسترده می شود، اما روشنفکر منتقد که با تلخکامی و دشواریها زندگی می کند یا ناچار است در برابر سیاستهای سلطه گر، خوددار باشد یا آنکه تحت فشار قرار بگیرد. من معتقدم فرهنگ یعنی هم زیستی و رنج کامی. همچنین احساس کردم گزارش دارای نوعی واکنش تند و عمومی است همچنان که دکتر خیرالدین حسیب اشاره کرد. پس ما باید اوضاع، انگیزه ها و اختلاف سلیقه ها و اندیشه ها را نیز در نظر بگیریم.

مهی شماره

گزارش دکتر حلیم برکات مرا به شدت تکان داد. در سال ۱۹۷۲ هنگامی که دانشگاه آمریکایی بیروت قرارداد همکاری با وی را فسخ کرد، من آنجا بودم. در آن هنگام ما دارای موضع گیریهای سیاسی و اندیشه های یکسانی بودیم، درعین حال من روزنامه نگار بودم. به عقیده من فسخ قرارداد دکتر برکات رویداد مهمی در لبنان به شمار می رود. اینکه اگر در خارج به سر ببری فرصت بیشتری برای پژوهش و مطالعه در اختیار خواهی داشت، با او موافق هستم، چون تماس با اندیشمندان غربی این احساس را به شما می دهد که نمی توانی به آسانی به آنچه می خواهی دست یابی، زیرا می خواهند ثابت کنند نوشته ها و اندیشه هایشان سودمندتر است؛ این جو با آنچه در لبنان و جهان عرب موجود است، تفاوت دارد.

همچنین وضعیت شغلی کنونی اندیشمندان، روزنامه نگاران، نویسندگان و استادان دانشگاه از اهمیت خاصی برخوردار است. بحث درباره سیاست و جامعه نیست، بلکه وضعیت شغلی است که در غرب تبلور یافت و ما به چیزی شبیه به آن نیازمندیم. نمی گویم ابتکارهایی

در این زمینه صورت نگرفته است؛ زیرا همگی با این وضعیت سازش نشان می‌دهیم، اما در غرب احساس می‌شود وضعیت شغلی مهمترین مسئله در زندگی شخصی افراد است. البته ما در جامعه‌ای عربی زندگی می‌کنیم که پدرسالاری و قبیله‌سالاری و به اصطلاح جماعت‌سالاری در آن حاکم است، این مفهوم در غرب وجود ندارد. بنابراین، در آنجا شما باید با تکیه بر خود فعالیت کنید و این امر زمینه و فرصتی بیشتر از آنچه در مشرق زمین فراهم است، در اختیار می‌گذارد.

امیدوار بودم دکتر برکات پیشنهادی درباره چگونگی بهره‌برداری از فرار مغزها و تأثیر آن بر جهان عرب که از بسیاری مسایل رنج می‌برند مطرح کند. به عقیده من شما می‌توانید نقش پل ارتباطی را با کسانی که در خارج هستند بر عهده داشته باشید. با توجه به حضور شخصیت‌هایی مانند دکتر شرابی، دکتر برکات و صدها لبنانی و عرب در مراکز مهم جهان می‌توان مراکز مبادله دانش احداث کرد، زیرا امکانات مالی و علمی موجود در اینجا فقط قطره‌ای از دریای بیکران امکانات موجود در آنجا به شمار می‌آید. کسانی که طی بیست سال اخیر ماندند و عده‌ای از آنان که با فشارهای گوناگون سیاسی و غیر سیاسی و به ویژه شغلی روبه‌رو شدند، به چنین اقدامات و تسهیلاتی نیاز دارند که به اصطلاح به گشودن پنجره‌ای برای آشنایی با جهان عرب و بهره‌برداری از آن بینجامد.

محمد مریاتی

گزارش مورد بحث با وجود عنوانی که دکتر حسیب به آن داد، دارای نکاتی است که به ما امکان می‌دهد اندیشه‌هایی را از میان سطرهای آن درباره علل فرار مغزها بشناسیم که نیروهای طرد کننده یا بعضی از علل جذب نیرو در کشورهای شمال را معرفی می‌کنند، ولی تأکید گزارش بر مسئله آزادی فردی و اثرگذاری سیاست‌های حکومتها با نادیده گرفتن علل دیگر صورت گرفت که اهمیت آنها کم نیست. می‌توان این پرسش را مطرح کرد که فرار مغزها از قشر دارای تخصص‌های عالی از بعضی کشورهای نفتی در مقایسه با کشورهای چونی مصر، سوریه و لبنان بسیار کم است و شاید در بعضی از آنها وجود ندارد، در حالی که در این سه

کشور درباره آزادی اختلاف نظر کلی دیده نمی شود، بنابراین علل مهم دیگری نیز مطرح است.

انسان هنگامی که اطلاع می یابد بعضی مقامات ایالات متحده، استرالیا و کانادا از مسئله فرار مغزها در این کشورها شکایت دارند و درخواست توقف آن را می کنند، شگفت زده می شود. پس این پدیده فراگیر است و حتی کشورهایی را که این مغزها و مهاجران را پذیرفته اند شامل می شود. یکی از اعضای کنگره آمریکا با اظهار شگفتی می گوید: چگونه به دانشجویان بیگانه اجازه داده می شود در دانشگاههای برجسته آمریکا تحصیل کنند تا پس از آن، بهترین و سرآمدترین آنان به کشورهای دیگری مهاجرت کنند که با ما (آمریکا) در رقابت هستند. در نتیجه، این عضو کنگره موفق شد موافقت کنگره را برای افزایش آمار دریافت کنندگان کارت اقامت در آمریکا (گرین کارت) از میان فارغ التحصیلان رشته های بسیار پیشرفته تکنولوژیک از ۹۰ هزار به ۱۵۰ هزار نفر در سال جلب کند. او معتقد بود بازگشت دانشجویان خارجی که در آمریکا تحصیل می کنند، نوعی فرار مغزها از ایالات متحده به شمار می آید، زیرا آنان در آمریکا تحصیل کرده اند. نمونه دیگری ذکر می کنم. تا چند سال پیش مهاجرت از کانادا به ایالات متحده ۱۷ هزار نفر در سال بود، اما اکنون به ۹۰ هزار نفر رسیده است و دولت کانادا جارو و جنجال گسترده ای برای متوقف کردن این روند مهاجرت به راه انداخته است. کانادا مدعی است این ادعا که نتیجه گیری کلی از روند فرار مغزها به سود این کشور است، اشتباه است؛ زیرا اگرچه مقایسه مغزهایی که از کانادا مهاجرت می کنند با مغزهایی که به این کشور مهاجرت می کنند نشان دهنده نتیجه مثبت به سود کانادا است، ولی این پدیده باید مورد بررسی بیشتر قرار گیرد تا از روند فرار مغزها از کانادا به جنوب این کشور جلوگیری شود.

سومین مثال استرالیا است. این کشور بودجه تحقیقاتی علمی بیوتکنولوژی و تکنولوژی اطلاعاتی را افزایش داده است تا از ادامه فرار مغزها جلوگیری کند. در چین نیز پس از اعمال سیاست گشایش، آمارها نشان می دهد که هشتاد درصد چینی هایی که برای تحصیل به اروپا رفته اند باز نگشته اند. دولت چین دست به اقدامات تشویقی زده است و رؤسای دانشکده ها و

بخشهای دانشگاهی از میان فارغ التحصیلان اروپا برگزیده شده اند. این اقدام چین به عنوان سیاست فرار معکوس مغزها^(۱) شناخته شده است که نتایج موفقیت آمیزی نیز داشته است.

دکتر برکات در مقاله خود حکومت‌های عربی را به توجهی متهم کرد و این به منزله شعار دادن به جای طرح و پیشنهاد است. او همچنین به اقداماتی همچون بهبود بخشیدن به اوضاع پژوهشی در دانشگاهها اشاره کرد. به عقیده من، مهمترین مسئله عدم درک صحیح بحران فرار مغزها است، که نه فقط حکومتها مسئول آن هستند، بلکه جوامع عربی هنوز از اهمیت این مسئله آگاهی نیافته اند. من بیست سال است در مرکز پژوهشهای علمی سوریه مشغول به کار هستم و هرگاه دولت خواست حقوق و دستمزد پژوهشگران این مرکز را افزایش دهد، استادان دانشگاهها به این اقدام اعتراض کرده اند و مانع افزایش حقوق یا تأمین مسکن شده اند. همه مردم به طور کلی از اینکه حقوق و دستمزد استادان دانشگاهها و پژوهشگران بیش از حقوق و دستمزد دیگر کارکنان دولت افزایش می یابد ناراضی هستند، زیرا آنان از نقش علم و تکنولوژی در رشد و توسعه آگاهی ندارند. مردم عادی هنوز اهمیت و خطر فرار مغزها را نمی دانند، در نتیجه از این مغزها به خوبی قدردانی نمی شود تا از فرار آن جلوگیری شود.

پدیده فرار مغزها دارای آثار مثبت و درعین حال منفی است که نتایج منفی آن بیشتر است. در بررسی روند فرار مغزها از اروپای شرقی به اروپای غربی و به ویژه آلمان که پس از فروپاشی اتحاد شوروی صورت گرفت، نشان می دهد که روند مهاجرت متخصصان و فارغ التحصیلان دانشگاهی بیشتر به آلمان (به جز بوسنی و کوزوو که علل خاص دارد) دوبرابر مهاجران به دیگر کشورها است، این بدان معناست که کسانی که مهاجرت کرده اند بیشتر متخصص و کارشناس بوده اند، نه افراد عادی و کارگر. در نتیجه اقتصاد آلمان از این روند بهره بسیار مثبتی به دست آورده است، در حالی که تأثیر منفی بر اقتصاد شرق اروپا داشته است.

اخیراً در قراردادی که میان مصر و یک شرکت رایانه ای امضا شده است، این شرکت اجازه یافت یک چهارم متخصصان مصری را که آموزش می دهد در آمریکا یا فرانسه نگه دارد.

1. Reverse Brain Drain

آمارهای یک مؤسسه آمریکایی^(۱) نشان می‌دهد سی درصد کسانی که در سه دهه اخیر در آمریکا تحصیل کرده‌اند به کشورهایشان بازنگشته‌اند و در فرانسه دست کم پنجاه درصد کسانی که در این کشور تحصیل کرده‌اند، آنجا مانده‌اند.

بعضی از سردمداران عرب می‌گویند ما از این مسئله آگاهی داریم، بگذارید آنها بروند چون با رفتن آنان، درآمدهای ارزی کشور افزایش می‌یابد. بعضی آمارها در مصر نشان می‌دهد اتباع مصری مقیم خارج سالانه بیش از چهار میلیارد دلار درآمد ارزی برای این کشور فراهم می‌کنند که در نتیجه این مسئله یک دستاورد برای مصر به شمار می‌آید. بنابراین عده‌ای در جهان عرب، مهاجرتها و فرار مغزها را تشویق می‌کنند زیرا دارای نکات مثبتی نیز هست، در صورتی که بتوان نسبت معقولی از آنان را به کشورهایشان بازگرداند. حتی بعضی کشورها برای این مهاجرتها برنامه ریزی می‌کنند؛ یعنی، دانشجویان برای گرفتن تخصص به خارج می‌روند، پس از چهار سال به طور قانونی فعالیت می‌کنند و سپس به کشور باز می‌گردند. آنان برای به دست آوردن تخصص دانشگاهی تشویق می‌شوند که این اقدام البته بسیار مثبت است. من با عده‌ای از مقامات سازمانها و اتحادیه‌های دانش پژوهان و متخصصان عربی و اسلامی در غرب تبادل نظر کردم. آنان گفتند که در همان کشورهای غربی که هستند می‌مانند، و می‌گفتند همین جا که هستیم از ما بهره‌برداری کنید، در حالی که در حقیقت اسرائیل در حال بهره‌برداری از آنان است.

عده‌ای نیز مدعی هستند فرار مغزها یکی از راههای مبارزه با بحران بیکاری است و طرحهایی در این زمینه نیز ارایه شده است. گروهی، از جمله مقامات سیاسی، معتقدند فارغ التحصیلان دانشگاهها در صورتی که در کشور بمانند، بحران بیکاری شدت می‌یابد و دولت با مشکل روبه‌رو می‌شود. مهاجرت آنان به عکس ضمن آنکه بحران بیکاری را حل می‌کند، درآمدی برای کشور به دنبال دارد و تخصصهایی نیز در اختیار آن مهاجران قرار می‌گیرد که پس از بازگشت به وطن روند گردش مغزها پدید می‌آید که در جهان عرب هنوز مورد بررسی و مطالعه قرار نگرفته است.

1. National Science Foundation

معین حمزه

برایم بسیار اهمیت دارد به سفر دکتر احمد زویل به لبنان اشاره کنم. وی نخستین دانشمند عرب است که موفق به دریافت جایزه نوبل در علوم شده است. در مارس ۲۰۰۰، مجلس ملی پژوهشهای علمی لبنان امکان دیدار وی با بیش از ۱۵۰ دانشمند و استاد دانشگاه را فراهم کرد که در آن مسایل علمی مورد بررسی قرار گرفت، ولی درباره این جایزه و چگونگی اختصاص یافتن آن جلسه متشنج شد. گفته می شد که دکتر زویل هیچ مزیت و امتیازی ندارد و چون زمینه مناسب برای تحقیقات علمی برایش فراهم شده بود، به جایزه نوبل دست یافت. از سویی، هدف از این جایزه مورد شک و تردید قرار گرفت و اعلام شد این جایزه به کسانی که از دشمنان پشتیبانی می کنند، اعطا می شود. این نوع برخورد نوعی فرار از واقعیت این رویداد علمی است. من شخصاً با روند مهاجرت دانشمندان مخالف نیستم، با وجود آنکه نهادهای ما در لبنان و جهان عرب از کمبود متخصصان و کارشناسان رنج می برند. همکاری با دانشمندان مهاجر در بسیاری از شبکه های رایانه ای برای گسترش همکاری میان شمال و جنوب به نتیجه رسیده است که می توان به چند مورد آن اشاره کرد:

– اندیشمندان عرب به کشورهای مهاجرت کرده اند که هدف آنها جذب دانشجویان دوره های دکترا و مطالعات عالی در علوم اجتماعی، علوم پایه و تطبیقی به ویژه در مسایل مربوط به محیط زیست کشورهای عربی است که با توجه به کاهش توجه غرب به مسایل منطقه، اهمیت دانشجویان عرب برجسته تر می شود.

– دانشمندان عرب که با یاری دانشگاه های عربی در استادیاری دانشگاه ها و پشتیبانی لجستیکی از پژوهشها اشتغال دارند، هر سال برای سفر موقت به میهن خود باز می گردند که با رایۀ تجربه و تخصص اثر مثبتی بر جای می گذارند.

– پروژه های بزرگ سعی دارند متخصصان و کارشناسان عرب را برای شرکت در طرح های خود در کشورهای غربی و صنعتی جذب کنند. پس از جنگ خلیج فارس این روند افزایش یافت و به صورت یکی از جلوه های مهاجرت متخصصان عرب به غرب درآمد.

– دانشمندان بازگشته یا آنانی که در این سمینار به عنوان مهاجران معکوس

شناخته شده‌اند؛ این روند به سود نهادهای پژوهشی و یا دانشگاهی عربی بود که توانستند امکانات مادی و پژوهشی در اختیار آنان قرار دهند که طرحهایی بر این اساس در بعضی از کشورهای عربی خلیج فارس یا دانشگاههای ملی در لبنان و اردن به اجرا درآمد و در نتیجه توانستند با نهادها و دانشگاههای غرب رقابت کنند.

عدنان السید حسین

از دکتر برکات برای ارایه این گزارش سپاسگزاری می‌کنم. نمی‌توان میان سیاست و اجتماع جدایی انداخت، مهمترین قسمت گزارش به نظر من آنجا بود که گفت: «هیچ جامعه‌ای در جهان عرب وجود ندارد که آزادی اندیشه و یا زمینه بحث و بررسی را بدون نظارت و سانسور فراهم کند.» در زمینه پژوهشهای علمی مانند شیمی، فیزیک، ریاضی و... امکانات پژوهشی فراهم نیست و در پژوهش در زمینه‌های اجتماعی و انسانی سانسور و خود سانسوری وجود دارد که مثالهای بسیاری برای آن می‌توان مطرح کرد. پژوهشگران عرب در غرب که درباره صهیونیسم نوشته‌اند، بیشتر از هم‌تایان خود در کشورهای عربی هستند، از جمله می‌توان از ادوارد سعید نام برد.

در اینجا می‌توان به دو پدیده اشاره کرد که یکی مهاجرت لبنانی‌ها و دیگری آوارگان فلسطینی است. این دو پدیده اگر از دیدگاه سیاسی و اجتماعی مورد بهره‌برداری قرار گیرند، اعراب در رویارویی با گروههای فشار یهودی در ایالات متحده آمریکا و غرب اروپا به امتیاز و برتری دست خواهند یافت، ولی در این میان برنامه‌ریزی اعراب وجود ندارد. کجاست طرح «وزارت مهاجران» در لبنان که براساس قرارداد طائف برای بهره‌برداری از مهاجران لبنانی در مسایل ملی و مسایل جهان عرب پیش‌بینی شده بود؟ کجاست طرح اتحادیه عرب برای بهره‌برداری از امکانات اعراب در خارج؟ ما به مهاجران لبنانی در خارج افتخار می‌کنیم، درحالی که بر دوش ما سنگینی می‌کنند. البته جنبه مثبتی نیز وجود دارد که همانا سرازیر شدن درآمدها به لبنان است، ولی جنبه منفی نیز به دنبال دارد که تهی شدن لبنان از نسل جوان است. آخرین آمار رسمی در سال ۲۰۰۰ حاکیست ماهیانه نزدیک به شانزده هزار

جوان لبنانی مهاجرت می کنند. حال این پرسش را مطرح می کنم که آیا این آمار به منزله زنگ خطری برای ساختار زیربنایی جامعه لبنان و زمینه ساز از هم پاشیدگی این کشور به شمار نمی آید؟ چه کسی به این مسئله اندیشیده است؟ ما در دانشگاه لبنان فارغ التحصیلان بیکار تولید می کنیم که ناچار به مهاجرت و فرار می شوند و متأسفانه آن بخش فعال از استادان دانشگاه لبنان نیز در اندیشه مهاجرت هستند، زیرا اگر آزادیهای آکادمیک فراهم بود، اینان به فکر مهاجرت نمی افتادند.

اما مسئله آوارگان فلسطینی که پدیده انتفاضه را به دنبال داشته است، ما اکنون چگونه با آن برخورد کرده ایم؟ این درحقیقت یک آزمایش جدی و علمی است. آوارگان فلسطینی در خارج در این زمینه چه فعالیتی انجام داده اند؟ چگونه در برابر شعار غربی ها مبنی بر توقف خشونت فلسطینی ها واکنش نشان داده اند؟ آیا می توان با ادعاهای ضرورت بازگشت آوارگان فلسطینی به رویارویی با آن پرداخت؟ اگر ما می توانستیم آوارگان فلسطینی را به سرزمین فلسطین بازگردانیم، مسئله فلسطین اینچنین پیچیده نمی شد. باید پیشنهادهای جدی و قابل اجرا در این زمینه ارایه کرد که مهمترین آن، به عقیده من، پیوند دادن مهاجرت اعراب به غرب به ویژه اندیشمندان عرب به یک شبکه اطلاعاتی از طریق یک نهاد و مؤسسه عربی است بخصوص که اتحادیه عرب در این زمینه ناتوان بوده است و بهتر است یک نهاد آزاد غیردولتی آن را برعهده بگیرد.

مسعود ضاهر

من از گزارش دکتر برکات لذت بردم چون به خوبی شخصیت فرهیختگان مهاجر را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده بود. در آغاز فرار مغزها به صورت انفرادی و شخصی بود، اما امروز به صورت دسته جمعی صورت می گیرد. بنابراین، مسئله تنها به علت اعمال فشار نیست و بخش اعظم آن به صورت مهاجرت داوطلبانه برای دستیابی به منابع جدید یا بیکاری یا نبود دموکراسی و یا اشکال در فعالیت دانشگاهها و ... صورت می گیرد. مسئله دیگر آن است که آیا سیاست عربی واحدی در برابر فرار مغزها وجود دارد یا نه؟

به نظر می‌رسد رژیم‌های عربی توجهی به این مسئله ندارند و آن را در اولویتهای خود قرار نمی‌دهند و با توجه به اینکه در مرحله به اصطلاح «دهکده فرهنگی» در دوران جهانی شدن هستیم، کشورهایی را می‌بینیم که مهاجرت داوطلبانه را تشویق می‌کنند تا از فرهیختگان و افراد تحصیل کرده برای برقراری روابط با کشورهای که به آنها مهاجرت می‌کنند، استفاده نمایند؛ مهاجر در این موقعیت در ارتباط تنگاتنگ با میهن خود می‌ماند. به عنوان مثال، از فرهیختگان و تحصیل کرده های ژاپنی خواسته می‌شود در خارج از کشور اقامت کنند تا روابط با هم‌تایان خود را در کشورهای محل مهاجرت تحکیم بخشند و دولت ژاپن کمکهای مالی به این افراد را تضمین می‌کند، زیرا این مهاجرتها در چارچوب سیاست تحکیم روابط فرهنگی ژاپن با خارج در دوران جهان شمولی قرار دارد. مهاجرت افراد تحصیل کرده در جهان اینک بیشتر داوطلبانه است تا اجباری، به ویژه با کاهش روند احساسات ناسیونالیستی نزد بسیاری از فرهیختگان که عقیده دارند مرزها در حال تغییر است و فرهنگها نیز به همان گونه دچار تحول می‌شوند، همچنان که با تشکیل اتحادیه اروپا صورت گرفته است. استادان آمریکایی و اروپایی به کشورهای عربی برای اشتغال می‌آیند و این پدیده اکنون در دانشگاههای بیروت، امان، قاهره و کشورهای خلیج فارس دیده می‌شود. حال چگونه آنان این اوضاع سیاسی را که عده ای از استادان ما آن را تحمل نمی‌کنند، می‌پذیرند؟ این مسئله شایسته بررسی است. فرهیختگان عرب مهاجر می‌توانند از طریق کتابها و پژوهشهایشان، از راه دور برای دانشگاهیان عرب همچنان یک استاد و معلم بمانند، ولی تاکنون شمار اندکی از آنان توانسته اند در ردیف فرهیختگان نمونه بمانند. فرهنگ و جوامع عربی در حقیقت به فرهیختگان نمونه نیاز بسیار دارد.

پطروس لبکی

من از جمله کسانی هستم که عقیده دارم مهاجرت و فرار مغزها به طور کلی یک روند منفی به شمار می‌آید، ولی این روند دارای چهره سیاه و سفید نیست. فرار مغزهای عربی یک پدیده قدیمی است که از اواخر قرن نوزدهم از لبنان، سوریه، فلسطین و مصر به آمریکا

آغاز شد. در آن هنگام ستم سلطان عبدالحمید عثمانی، شکست اصلاحات امپراتوری عثمانی، ناتوانی جامعه آن زمان در پذیرفتن فرهیختگان آن دوران، کندی روند رشد اقتصادی و کاهش فرصتهای شغلی به علت نابسامانی اقتصادی در اواخر حکومت عثمانی از علل آن بود.

با بررسی فهرست فارغ التحصیلان دانشگاه آمریکایی که در کتاب اسد رستم به نام استانداری لبنان چاپ شده بود یا کتاب جحا [ملانصرالدین] درباره بحران دانشگاه آمریکایی به این نتیجه خواهیم رسید که بسیاری از فارغ التحصیلان دانشگاه در خارج از منطقه مشغول به کار شدند، ولی جنبه مثبت این مهاجرت، مجموعه ای غنی از اندیشه هایی را به وجود آورد که باعث پیشرفت منطقه شد. بخش بزرگی از اندیشه های ناسیونالیستی در منطقه از سرزمینهای دیگر سرچشمه گرفت که از آن جمله اندیشه های سوسیالیستی و لیبرالیستی بود. از این دیدگاه، مهاجران به غرب در جنبش سیاسی آینده شرکت داشتند.

در صورتی که بخواهیم مهاجرت را ارزش یابی کنیم باید بگوییم در حقیقت سوپاپ اطمینانی برای رژیمهای حاکم و ساختار سنتی جوامع و درعین حال ستیز با رشد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی است. از جنبه علمی، من به عنوان فرزند یک زن و مرد مهاجر سخن می گویم، زندگی در هجرت را دیده ام و با مردم و خانواده های مهاجر آشنا هستم. به عقیده من در این دوران که از شبکه اینترنت برخوردار شده ایم و سرتاسر کره زمین همانند یک دهکده درآمده است، پیشرفت تکنولوژی عامل مؤثری برای تقویت روابط میان مهاجران عربی در غرب و به ویژه فرهیختگان و جوامع مادری آنان شده و این یک عامل پیوستگی و بهره برداری به شمار می آید. مرکز مطالعات وحدت عربی می تواند نقش اصلی را به عنوان عامل برانگیزنده برعهده بگیرد.

حلیم برکات

از اظهار نظر دوستان درباره گزارش سپاسگزارم و از صراحت آنان در مطرح کردن پرسشهای اصلی قدردانی می کنم و به طور حتم از آن بهره برداری خواهم کرد. مایل هستم توضیح دهم که مسئله فرار مغزها دارای جزئیات بسیاری است که می توان از زوایای گوناگون

به آن پرداخت. سخن دیگر اینکه هیچ گزارش و بررسی نمی تواند یک مسئله را به طور کامل و شامل مورد بررسی قرار دهد. در هر حال من مسئله فرار مغزها را از جنبه اجتماعی و تاریخی، به عنوان یک رنج شخصی مطرح کردم و به علل و نتایج و آثار آن بر جامعه و کسانی که از میهن دست به مهاجرت می زنند، اشاره کردم؛ چه این مهاجرت خود خواسته باشد و یا تحمیلی و چه به صورت گروهی که خود یک بحران پیچیده به وجود می آورد.

ادبیات مربوط به فرار مغزهای عربی در حقیقت تنها به مسایل جمعیتی و آماری اکتفا می کند و تنها علل مهاجرت و فرار مغزها را جاذبه ها و دافعه ها عنوان می کند. برای اینکه گزارشی متفاوت ارایه کنم سعی کردم مسئله فرار مغزها را به عنوان یک پدیده اجتماعی و بحران شخصی مطرح کنم؛ به عنوان مثال، به ارتباط میان پدیده روز افزون فرار مغزها و پدیده بحران حقوق بشر در دیگر کشورهای عرب توجه نشان دادم و سعی کردم از مطالعات نظری و تجربه شخصی بهره برداری کنم. از جمله اینکه در سال ۱۹۸۳، در نخستین دیدار در تونس برای بررسی تشکیل سازمان عربی حقوق بشر شرکت کردم. بسیاری اظهار عقیده کردند در صورتی که بخواهیم این مؤسسه را در جوی آزاد احداث کنیم که هم اکنون در کشورهای عربی فراهم نیست، باید دیدار آینده در قبرس برگزار شود و نه در یک کشور عربی و من به سازمان عربی حقوق بشر افتخار می کنم که از آن هنگام و تاکنون با تمامی مشکلاتی که با آن روبه رو شده مبارزه کرده است. با بررسی درگیریهای مربوط به حقوق بشر به اهمیت عوامل جاذبه و دافعه مربوط به پدیده فرار مغزهای عربی پی می بریم.

برای بررسی جنبه های اصولی و موضوعی پدیده فرار مغزهای عربی، سعی کردم از تجربه خود به عنوان یک استاد دانشگاه و نویسنده عربی که ترجیح می دهد به جای مهاجرت در میهن اقامت کند، به ویژه که مهاجرت من خود خواسته نبود بلکه اجباری صورت گرفت استفاده کنم. در سال ۱۹۶۶، هنگامی که در رشته جامعه شناسی از دانشگاه میشیگان فارغ التحصیل شدم برای تدریس در دانشگاه آمریکایی به بیروت بازگشتم، در حالی که برای ادامه فعالیت در آمریکا به من پیشنهادهای جالبی شد. بر اثر فشار و محدودیت آزادیهای آکادمیک در دانشگاه آمریکایی و دانشگاه لبنان خود را ناچار دیدم پس از یک دهه

مهاجرت کنم. در اینجا اشاره می‌کنم که نمی‌توان به آسانی مهاجرت را تحمیلی و یا خودخواسته دانست، بلکه در حقیقت آمیخته‌ای از این دو گونه بود. از یک سو و با توجه به اینکه من به ناچار دست به مهاجرت زدم تحمیلی بود، ولی از سویی با توجه به اینکه می‌خواستم امانت‌داری اندیشه و پایبندی به روش انتقادی را ادامه دهم، می‌بایست مهاجرت می‌کردم. با وجود آنکه ماندن در میهن را ترجیح می‌دادم، اما با توجه به اصرار من بر آزادی اندیشه و دیدگاه انتقادآمیز این مسئله را ناممکن کرد و به‌ویژه سیاست استبدادی مؤسسات و مقامات سیاسی و اجتماعی در میهن این موضوع را محال کرده است. این مورد، بدون استثنا، یک بحران حل‌نشده در آموزش دانشگاهی و پژوهشهای علمی در کشورهای عربی به‌شمار می‌آید، ولی این بدان معنی نیست که آن دسته از اندیشمندان عرب که بر ماندن در میهن اصرار کرده‌اند نتوانسته‌اند به وظیفه انتقادی خود عمل کنند. عده‌ای از ما در خارج و عده‌ای در داخل تکاپو داریم و همه ما دارای شرایط ویژه‌ای هستیم.

با توجه به تحلیل و بررسی پدیده فرار مغزها به عنوان یک پدیده اجتماعی و درد و رنج شخصی توانستم با بعضی از جنبه‌های مربوط به علل فرار مغزها و نتایج آن‌ها و زبانه‌های علمی و توسعه‌ای که بعضی از کشورهای عربی از آن پدیده متحمل می‌شوند آشنا شوم. البته من فقط به جنبه منفی این پدیده توجه نکردم، بلکه در عین حال سعی کردم بعضی جنبه‌های مثبت آن را مطرح کنم و ارتباط میان تبعید و خلاقیت را ارایه دهم. گزارش من درباره اهمیت تأثیرات تمدن آزاد و دور ماندن از فشارهای مراکز قدرت سیاسی و اجتماعی است و پیامدهای مثبتی که برای میهن و همچنین جوامعی که به آن مهاجرت می‌شود در بر دارد، مشروط بر آنکه میان مهاجران و وطن آنان قطع رابطه صورت نگیرد.

در گزارش خود همچنین به این نتیجه رسیدم که دوران پیشین عربی در مقایسه با دوران جدید، مرحله آزادی انسان از سلطه مرکزی بود و طی آن تماس و ارتباط آزاد با دیگر تمدنها صورت گرفت، همچنان که در دوران عباسیان و اندلسی‌ها به وقوع پیوست. مدرنیسم عربی در این قرن (بیستم) در کشورهای مورد مهاجرت رشد کرد همچنان که از نوشته‌های جبران خلیل جبران، امین ریحانی و دیگران در دوران نخست مهاجرت در اوایل قرن (بیستم)

روشن می شود و همچنین از دستاوردهای عده ای از اندیشمندان عرب در کشورهای محل مهاجرت در بیست و پنج سال پایانی قرن بیستم نمایان است. پس از شکست اعراب در پنجم ژوئن ۱۹۶۷ فعالیت عده ای از فرهیختگان عرب در اروپا و آمریکا افزایش یافت. در اینجا فقط به آنچه که در ایالات متحده به وقوع پیوست اشاره می کنم. فعالیتهای فرهنگی، آکادمیک، تبلیغاتی و تشکیلاتی افزایش یافت و سازمانها و نهادهای عربی گوناگونی تشکیل شد از جمله انجمن فارغ التحصیلان عرب که بلافاصله پس از شکست در جنگ پنجم ژوئن برای دفاع از مسایل جهان عرب تشکیل گردید، و من افتخار دارم که در سال ۱۹۸۶ ریاست آن را برعهده داشتم، همچنین انجمن عربی-آمریکایی مبارزه با تبعیض. در اینجا به ویژه اشاره می کنم که نوشته ها و فعالیتهای ادوارد سعید، هشام شرابی، نصیر عاروری، کلونیس مقصود، سمیح فرسون و ابراهیم ابوالغد حایز اهمیت است. من از دشواریهای مهاجرت آغاز کرده و در سالهای اخیر بر مسئله ارتباط میان شخص تبعیدی و خلاقیتها در فرهنگها و دوران مختلف تأکید کردم از جمله، ادبیات تبعیدی در آمریکای شمالی و لاتین و اروپا که البته من به ادبیات عرب بیشتر اهمیت داده ام.

بالاخره مایل به توضیح هستم که هدف من کاستن از مسئله بحران آزادی در جوامع غربی نبوده است که این مسئله البته نسب است. در آمریکا و اروپا فرهنگ غالب تحت سلطه نیروهای قدرتمند در جامعه است که توانایی بسیاری برای از بین بردن اندیشه انتقادآمیز دارند. همچنین اغواگریها، موانع و تسلطهایی بر مؤسسات فرهنگی از جمله فرهنگ نخبگان و فرهنگ مردم وجود دارد. بحثهایی که در رسانه ها مطرح است تنها بعضی از آن صداها را مطرح می کند و صداها را انتقادآمیز یک اندیشمند را کنار می گذارد، و در حقیقت نوعی بازیگری نقشهای مشخص است تا آنکه یک بررسی و تحلیل آزاد برای همه اندیشه ها و تفکرات باشد.

یکی از مسایلی که انتقاد از اسرائیل و صهیونیسم را محدود می کند آن است که یهودیان در آمریکا دارای تشکیلات بهتر و منظم تر از دیگر اقلیتها هستند. از جمله آنکه دارای بیش از یکصد و پنجاه سازمان فعال هستند که همگی زیر یک چتر قرار دارند و رؤسای آن

سازمانها در آن عضویت دارند، و اخیراً اطلاع یافتیم که هر دانشگاه و انستیتو و مرکز پژوهشی یا جنبش فرهنگی دارای یک انجمن فرهنگی در اسرائیل است که کمکهای مالی و تکنیکی آمریکایی را به آن می‌رساند. در مقایسه با این وضع اسرائیل، نهادهای آزاد در کشورهای عربی در حقیقت به طور کامل از صحنه دور هستند، در حالی که این نهادها می‌توانند اندیشمندان عرب را برای دست‌یابی به آرمانهای والا به کار گیرند، و این نقیصه در حقیقت انگیزه اصلی فرار مغزها به شمار می‌آید. □



پاورقیها:

1. Thomas Sowell, *Migrations and Cultures: A Worldview*, New York: Basic Books, 1996.
۲. حلیم بركات، «الاغتراب و الثورة في الحياة العربية المعاصر»، المواقف، سال يكم، شماره ۵، ژوئيه و اوت ۱۹۶۹، ص ۲۶.
۳. همان، ص ۳۰.
۴. حلیم بركات، سلمى الخضراء الجيوسي وفيصل دراج، «اغتراب المثقف العربي»، المستقبل العربي، سال يكم، شماره ۲، ژوئيه و اوت ۱۹۷۸، ص ۱۰۷.
۵. حلیم بركات، «الفكر العربي تحت الاحتلال»، النهار العربي و بين المللي، ۲۵ مارس ۱۹۷۸.
۶. الثقافة العربية في المهجر (سمینار نخستین دیدار اندیشمندان و نویسندگان عرب در کشورهای مهاجرپذیر، پاریس، دسامبر ۱۹۸۶)، کازابلانکا: دارتوبقال، ۱۹۸۸، ص ۷.
۷. همان، ص ۱۲.
۸. همان، ص ص ۱۷-۱۵.
۹. همان، ص ۲۵.
۱۰. همان، ص ۴۶.
۱۱. همان، ص ۵۲.
۱۲. الازمه، سال يكم، شماره ۳، مارس و آوریل ۱۹۸۷، ص ۴۷.
۱۳. همان، ص ۴۳.
۱۴. همان، ص ۴۴.
۱۵. همان، ص ۴۵.